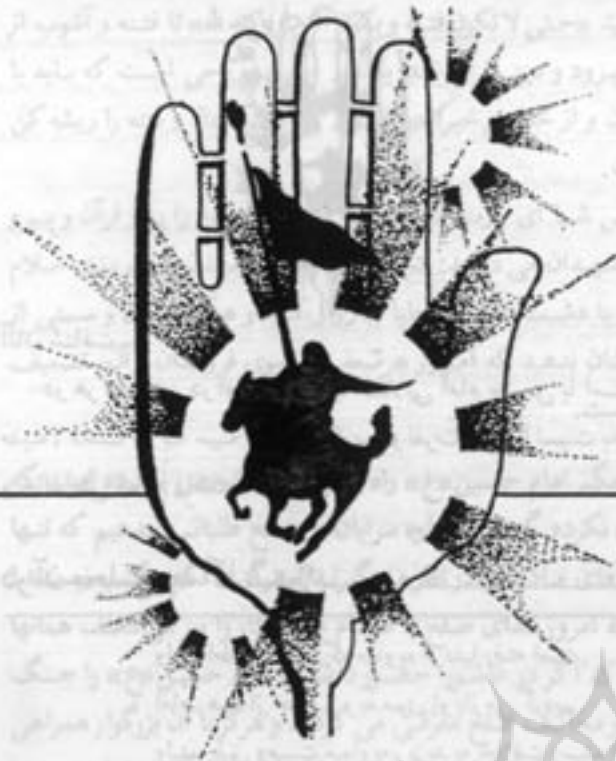


گریلای ایران والہام از پیامہای سید الشہداء (ع)



از مرگ ہراسی نداشت ولی ہرگز نمی خواست اینچنین بدون سرو صدا و بدون رساندن پیام الہی بہ مسلمانان و اتمام حجت بر مردم، کارش تمام شود. حسین می خواست مردم بدانند کہ چرا او بایزید بیعت نمی کند و یزید کہ امروز بر مسند خلافت تکیہ زدہ است، چہ کسی است؟

آن زمان کہ وسائل ارتباط جمعی نبود و شاید مردم کمتر از برنامه های آن جرثومہ فساد و تباہی اطلاعی داشتند و شاید می پنداشتند کہ او ہم مانند پدر پلیدش معاویہ، ظواہر اسلام را لاقفل حفظ می کند و صلاح در این است کہ امام با او صلح کند همانگونہ کہ برادرش امام مجتبی علیہ السلام با معاویہ صلح کرد و لذا امام حسین برای اینکہ پردہ دری و فسق و فجور یزید را بہ مردم برساند و قیام خود را بر علیہ ظلم و جور علنی سازد تا برای تمام مظلومین تاریخ الگو و نمونہ باشد، و از این رو با کمال احتیاط برخورد می کند. وانگہی حسین (ع) قصد دارد بہ کمک یاران خود کہ چندین بار اعلام و قاداری کردہ اند، حکومت اسلامی را تشکیل دہد، گرچہ می داند کہ آنها یاران مست عنصری هستند کہ با برادر و پدر بزرگوارش نیز وفا نداشتند ولی برای اینکہ خوب از بد جدا شود «لیمیز الخبیث من الطیب» و اصحاب وفادار و با تعہد از لاف زنان بی ایمان مشخص شوند، پیامها و نامہ های آنان را جواب مثبت داد و بہ سوی

حسین (ع) وارث تمام فضیلت ها، عظمت ها، شہامت ها، شجاعت ها و حماسہ ها از جدش و پدرش و سرور انقلابیون تاریخ، نخستین کسی است کہ شعار انقلاب را سرداد: «انی لاری الموت الامعاۃ والحیاء مع الظالمین الا برأء». اکنون کہ حکومت اسلامی باز چہ دست پلیدترین و تہکارترین سفاکان روزگار (یزید) قرار گرفتہ است و او در همان حال کہ لب بہ شراب می زند و قمار بازی می کند و دستش را بہ خون اولیای خدا می آلود، بر فراز منبر برترین انسان روزی زمین، صاحب دعوت و سرور پیامبران الہی (حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ) می رود و لباس خلافتی کہ منصبی است الہی و بہ خاندان پاک پیامبر اسلام «ص» سپردہ شدہ است، غاصبانہ در بر می کند و این شخصی کہ جانشین تمام پلیدها و پلیدیہا و وارث معاویہ و ابوسفیان است، ادعای خلافت اسلامی را کردہ است؛ اکنون دیگر جای درنگ نیست و باید قیام کرد گرچہ بہ نثار جان و فرزندان بیانجامد.

آغاز قیام

آغاز قیام علنی امام حسین در برابر طاغوت زمان آنگاہ بود کہ یزید برای تثبیت موقعیت خویش، بہ استاندار مدینہ نامہ نوشت و از او خواست کہ امام حسین (ع) را بہ بیعت وادارد و در صورت امتناع و رزیدن، بدون معطلی او را بقتل برساند.

ولید بن عتبہ، استاندار مدینہ، پس از رسیدن نامہ یزید، امام حسین (ع) را بہ منزل خود دعوت کرد. امام کہ می دانست ولید چہ در سر می پروراند، عذہ ای از یاران خود را بہسراہ برد و از آنان خواست پشت در بمانند و در صورت لزوم وارد میدان شوند. حضرت



آنان شناخت.

در هر صورت، در اولین برخورد انقلابی امام حسین با استانداردار مدینه، دست رد به سینه ظالمان کوبید و نفرت خود را نسبت به یزید و خاندانش اعلام داشت.

در آن مجلس چه گذشت؟

ولید اطلاع دارید که معاویه از دنیا رفته است.

امام - همه از خدائیم و به سوی او باز می گردیم.

ولید طبق وصیت معاویه، یزید به خلافت رسیده است، و از من طعن نامه ای خواسته است که پیشنهاد بیعت را با شما در میان بگذارم!

امام - شخصی مانند من هرگز در پنهانی بیعت نمی کند. از آن گذشته برای شما چه فایده ای دارد که من در مجلس خصوصی با یزید بیعت کنم! همان بهتر که مردم را در یک ملاعام دعوت کنی و در آنجا پیشنهاد بیعت را با من در میان بگذاری!

ولید که ترس از عواقب امر داشت، سخن امام را پذیرا می شود ولی مروان که کینه این خانواده را به ارث برده است، از جا می پرد و با پرتخاش به ولید می گوید: نگذار حسین از در بیرون برود. کار را تمام کن!

امام سر را بر می گرداند و با شهامت و شجاعت روبرو می مروان کرده می فرماید: یا ابن الزرقاء!

تو مرا می کشی یا او! ای پست فطرت دروغگو!

مروان عقب نشینی می کند و دم فرو می بندد.

مجلس به اینجا خاتمه می یابد ولی در مجلس دیگر، باز هم استاندار مدینه، مطلب را با امام در میان می گذارد، گویا منتظر است امام جوابی قاطع - چه منفی و چه مثبت - به او بدهد اینجا است که حضرت با کمال قاطعیت راه را بر او و اربابش تا ابد می بندد و خود را برای مبارزه ای بی امان آماده می سازد:

«ما تبار نبوت و سرچشمه رسالت، منزل و مأوای ما محل رفت و آمد ملانکه و فرودگاه رحمت الهی است، و یزید مردی می خواند خونخوار و فاسقی بی پروا است و مانند من هرگز با کسی مانند او بیعت نخواهد کرد».

جا دارد از سیاستمداران سازشکار و صلح طلبان صلاح اندیش! بپرسیم امام حسین (ع) که خود را در برابر قدرتی بزرگ می دید و یاران و اعوان زیادی نداشت، چطور بی باکانه اعلام جنگ می کند و با همان چند نفر یار و فادار که بدون شک پیروزی ظاهری را نمی توانست کسب کنند، به جبهه جنگی گسترده می رود و تا آخرین لحظه، کوچکترین کلمه ای که دلالت بر عقب نشینی از جنگ داشته باشد، بر زبان نمی راند و هرگز تسلیم دشمن نمی شود!! آیا سیاست سازشکارانه یا گام به گام اقتضای صلح یا قدم به قدم پیش رفتن را نمی کند؟ پس چرا حسین بی پروا اعلام قیام کرد و به جنگ پرداخت؟! **چارچوب قیام**

اما قیام را از همان لحظه آغاز می کند و با فریادی رسا چارچوب آن را نیز مشخص می سازد تا برای آیندگان نیز هدف و آرمان معلوم و مشخص باشد:

«قیام من نه از روی خودبینی، جاه طلبی، فساد و ستمگری است بلکه به انگیزه خیرخواهی و اصلاح در امت جدم «صلی الله علیه وآله» می باشد. من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش و سیره جدم «ص» و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام گام بردارم. پس هر که از روی حق خواهی مرا پذیرفت و از روی حق و راستی، دعوت مرا قبول کرد، همانا خداوند سزاوارتر است به حق و هر که مرا رد نمود و از دعوتم سرباز زد، صبر می کنم تا خداوند بین من و این گروه داوری کند که خدا بهترین داوران است».

امام در این پیام انقلابی هم انگیزه قیام خود را اعلام می دارد و هم از مردم می خواهد که او را در این قیام همراهی کنند و دعوتش را بپذیرند و هم ثابت می کند که خواهان انقلاب بر علیه نظام فاسد می باشد و می خواهد حکومتی را تشکیل دهد که طبق روش پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیه السلام احکام اسلام، مویم و اجرا شود. امام در این پیام ضمن اینکه از مردم درخواست همراهی می کند به آنان می فهماند که هرکس جوایب حق است، باید همگام با او

قیام کند و برعلیه ظلم بشود و اگر مردم از قیام سرباز زنند برای او مهم نیست، به تنهایی قیام می کند. او هرگز از قلت عدد و غده هراسی ندارد چرا که وظیفه شرعی او اقتضا کرده است که در برابر ظلم قیام و مبارزه کند و اینجا دیگر پیروزی مطرح نیست، گرچه اگر بدست آید بهتر است ولی حال که دین خدا در معرض خطر است نباید درنگ کرد و منتظر فرصت شد، شاید آن فرصت هرگز بدست نیامد، پس چاره ای جز مبارزه نیست.

امام به ما و به تمام آیندگان می فهماند که هرگاه دین را در معرض خطر جدی دیدید، نباید منتظر بمانید، قیام کنید چه با هم و چه به تنهایی «قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی» و هدف فقط باید یاری رساندن به دین خدا و نصرت کردن قرآن باشد که در آن صورت چه به شهادت برسید و چه پیروزی ظاهری کسب کنید، پیروزید «ان تنصروا الله بنصرکم و ینت اقدامکم».

پیامی دیگر

امام حسین «ع» در روز دوم محرم، پیام خود را با صراحتی بیشتر چنین آغاز می کند:

«الا ترون الی الحق لایعمل به والی الباطل لایتناهی عنه، لیرغب المؤمن فی لقاء ربه فانی لاری الموت الاسعاده والحیاه مع الظالمین الابرأ».

آیا نمی نگرید چگونه حق پایمال شده و از باطل نهی نمی گردد. پس روا است در چنین وضعیتی مؤمن به دیدار خدایش بشتابد. و همانا من مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی را در پرتو ستمگران جز ننگ و نفرت نمی شناسم.

حسین «ع» با ما سخن می گوید

گویا سیدالشهدا ما را مخاطب قرار داده است و می فرماید: حال که می بینید، به حق عمل نمی شود و از هر باطل و فساد نهی نمی شود، دیگر چه جای درنگ است، باید بجنگید و باید بخروشید و باید با گامهای استوار و مصمم، با جنگ افروزان و فاسدان و ستمگران، کارزار کنید و در این راه از کشته شدن نهراسید که لقای محبوب شیرین است. امروز زندگی با ذلت و ننگ، در پرتو ستمگران و در زیر سایه استعمارگران، چقدر نفرت انگیز است، پس مرگ با عزت را ترجیح دهید و از روی آوردن به جیبه های نبرد

نهراسید «حتی لا تكون فتنة و يكون الدین كله لله» تا فتنه و آشوب از میان برود و دین از آن خدا باشد. این پیام وحی است که باید با مشرکان و از خدا بی خبران جنگید. تا اینکه فساد و فتنه را ریشه کن ساخت.

پس شما ای رزمندگان عزیز اسلام که خود را پیرو قرآن و پیرو سالار شهیدان می دانید: در راه خدا و برای رسیدن به پیروزی اسلام برکفر، با دشمنانتان بی محابا کارزار کنید و هرگز ضعف و سستی از خود نشان ندهید که امروز هرضعفی از سوی فرزندان قرآن، تضعیف قرآن است.

و مگر امام حسین «ع» راه را برای ما مشخص نکرده است که خدای نکرده گوش به یاوره سرایان و صلح طلبانی بدهیم که تنها انگیزه های مادی را در نظر می گیرند و هرگز به فکر مکتب نیستند! آنها که امروز ندای صلح با صدام جنایتکار را سر می دهند، همانها هستند که اگر در عاشورا حضور داشتند، امام حسین «ع» را جنگ طلب و مخالف صلح معرفی می کردند و هرگز با آن بزرگوار همراهی نمی کردند. ولی شما مردان و زنان با ایمان ایران که در تمام جبهه ها و تمام صحنه ها صداقت و وفای خود را نسبت به امام حسین «ع» و فرزند راستینش خمینی سازش ناپذیر، هزاران بار به اثبات رساندید، قطعاً در برابر سختی ها و مشکلات صبر و تحمل می کنید و هرگز مسائل مادی شمارا از دنبال کردن راه ابا عبدالله «ع» باز نمی دارد. و مطمئن باشید که پیروزید چرا که اگر آن روز سیدالشهدا با ۷۲ تن به میدان آمده، امروز با سی میلیون رزمنده جان برکف به میدان آمده و قطعاً پیروزی با شما یاران حسین، همراه است.

جز جنگ چاره ای نیست

ای یاوران قرآن! باز هم سخنان امام حسین «ع» را بشنوید که چه روشن و واضح انگیزه قیام خود را بیان می کند و از همه مردان آزاده در طول تاریخ می خواهد که در برابر ظالمان سرتسلیم فرود نیاورند و با آنان به مبارزه برخیزند، چه رسد به ظالمی که تاکنون هزاران شهید و معلول و مفقود الاثر و اسیر، از ملت بزرگ ما گرفته و صدها هزار خانه و کاشانه را ویران ساخته و چه ظلم و جنایتهای دردناک و چندش آوری که مرتکب نشده است. آیاتر هم انسان آزاده ای پیدا می شود که از ما بخواهد با صدام برمیزم مذاکره بنشینیم و دست صلح و دوستی به او بدهیم؟! مگر صلح با صدام لکه دار کردن انقلاب و بی ارزش جلوه دادن خون شهیدان و پشت پا زدن به تمام

آرمانهای انسانی نیست؟ پس بهتر است نابخردانی که هنوز آوای صلح را سرمی دهند، یا به خودآیند و یا خفه شوند و بیش از این دم از انسان دوستی نزنند.

این حسین «ع» است که راه را برای ما مشخص کرده و بی هیچ ابهامی ما را به قیام علیه صدام و صدامیان تاریخ و می دارد:

«ای مردم! رسول خدا «ص» فرمود: هرکس زعامدار ستمگری را دید که حرام خدا را حلال کرده، پیمان او را شکسته، با سنت رسول خدا مخالفت نموده و درین بندگان خدا با ظلم و حق کشی، حکومت می کند، و علیه او با عمل و بیان قیام نکرد، سزاوار است خداوند او را با همان ستمگر ظالم محسوس فرماید.

آگاه باشید! این یزیدیان طاعت خدا را ترک کرده و به فرمان شیطان گردن نهادند و فسق و تباهی را بر ملا نمودند و حدود خدا را رها کردند و بیت المال مسلمین را به خود اختصاص دادند و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام نمودند (پس باید با اینها جنگید، چه با زبان و قلم و چه با سلاح در میدان رزم).»

هرگز تن به ذلت نمی دهم

و آن هنگام که قیس بن اشعث پلید به حسین بن علی «ع» اظهار داشت: حال که مرگ را روبروی خود می بینی، چه بهتر که با عموزاده هایت کنار بیانی چرا که در این صورت هیچ گزندی از آنان به تو نخواهد رسید و تو سالم خواهی ماند!!

حضرت در پاسخ به او و به تمام کسانی که جان خود را بر جان قرآن ترجیح می دادند و از او می خواستند صلح را پیشه خود سازند تا از کشته شدن رهائی یابد، فرمود:

«لا والله لأعطيكم بيدي إعطاء الدليل ولا أفرق قرار العبد» علوم را نه به خدا قسم! هرگز دست ذلت و خواری بدست شما نخواهم داد و هرگز مانند بردگان فرار نخواهم کرد.

حماسه سازان باوفا

و اینچنین مصمم و بی باک با یاورانی اندک، بردشمنان شتافت و با ثبات قدم به میدان مبارزه گام نهاد درخت اسلام و قرآن را با خون پاک خود و یاران با وفایش چنان آبیاری کرد که برای همیشه، جاودان بماند.

و چه یاران باوفائی از امام و پیشوای خود دفاع کردند که در تاریخ مانند آنها دیده نشده است، تا جایی که خود حضرت می فرماید: به خدا قسم یارانی با وفاتر و مهربانتر از یاران خود نیافتم. و برامستی آنقدر در همان ساعتی قبل از شهادت از خود حماسه و شهادت نشان دادند که برای همگان تا قیام قیامت، الگو و نمونه شدند.

و گر چه این مقاله کوتاه، توان به تحریر درآوردن ذره ای از آن حماسه های بزرگ را ندارد ولی برای اینکه از آن بزرگمردان الهام بگیریم و یادی از ایس حماسه بلند بنمائیم، فرازهائی کوتاه از سخنان برخی دلیرمردان باوفای عاشورا را، اشاره واریاد می کنیم:

بلاذری گوید: هنگامی که آب را بر امام حسین «ع» بستند، حضرت، برادرش ابا الفضل را همراه با پنجاه نفر از یاران فرستاد آب بیاورند. عمر بن حجاج مامور بود نگذارد آب به خیمه گاه سیدالشهدا برسد. نافع بن هلال که با ابا الفضل آمده بود، پیش رفت: عمر بن حجاج پرسید:

- کیستی؟

- نافع بن هلالم

- چه می خواهی؟

- آمده ایم آب بیاشامیم.

- بنوش، گوارایت باشد.

- عجب! آب بنوشم و حسین نشسته باشد! هرگز! هرگز!

اگر شبیه این داستان را از ابا الفضل بشنویم، خیلی تعجب ندارد زیرا فرزند علی «ع» است و برادرش را خوب می شناسد. ولی نافع بن هلال یکی از اصحاب امام است، درست همان روشی را دارد که ابا الفضل داشت. زهی سعادت و خوشبختی.

در شب عاشورا، هنگامی که امام، یاران خود را جمع کرد و فرمود: من به شما اجازه دادم در پناه تاریکی شب، از میدان بیرون روید چرا که آنان هدفی جز شخص من ندارند... هریک از اصحاب و یاران حضرت سخنی گفته است که همه دلالت بر وفاداری بیش از حد آنان دارد. از جمله مسلم بن عوسجه چنین گوید:

«به خدا قسم هرگز از تو جدا نمی شوم تا آنگاه که با نیزه ام سینه دشمنانت را بدرم و تا ساعتی که شمشیر در دستم هست، آنانرا به قتل برسانم، و اگر سلاحی در دست نداشتم با سنگ به آنها حمله می کنم تا وقتی که در رکابت کشته شوم.»

و پس از او، سعید بن عبدالله حنظلی چنین گوید:

«به خدا قسم از تو دست بر نمی داریم تا خداوند بداند که ما وصیت پیامبرش را در مورد حضرتت به اجرا گذاشتیم. به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می شوم، سپس زنده می گردم و از آن پس مرا زنده زنده می سوزانند و تا هفتاد بار با من چنین رفتار می شود، از تو جدا نمی شوم تا روح از بدنم مفارقت نکند. پس اکنون چه باک که تنها یک بار کشته خواهم شد و پس از آن عزتی است جاودانه.»

و زهیر بن القین، چنین می گوید:

«به خدا سوگند، مایلم کشته شوم و آنگاه مرا قطعه قطعه کنند و تا هزار بار چنین کشتی را پذیرا هستم، شاید تو و جوانان اهل بیت زنده بمانید.»

و پس از آنکه حضرت به آنان می فرماید، همه شما فردا کشته می شوید و من به قتل می رسم، در پاسخ یکصد می گویند: «خدای

را سپاس می گوئیم که ما را گرامی داشت به یاری رساندن به تو و به ما افتخار کشته شدن همراه تو را داد. و چگونه راضی نشویم که با نوهنیم ای فرزند رسول خدا؟»

ای سرور و سالار شهیدان! امروز هم باران با وفایت در کر بلای ایران از جان و مال و عزیزان خود می گذرند و برای زنده نگهداشتن دین جدت صلی الله علیه وآله ولیک گفتن به ندای «هل من ناصر ینصرنی» ات در عاشورای ۶۳ هجری قمری، در عاشورائی دیگر و کر بلائی دیگر که امتداد همان زمان و مکان است، با دشمنان جدت می جنگد و مانند حنظله شامی و سعید حنقی، هنگامی که بر زمین می افتند، انتظار دارند در پاسخ به سؤال آنان که: آیا وفا کردیم به عهدمان یا نه گوشه چشمی از راه لطف و مهربانی به سوی آنان کنی و بفرمائی: آری! وفا کردید.

به امید استجاب

بقیه از مهاجرت روستائیان به شهرها

جلوگیری از نفوذ جریانهای منفی و وابسته به رژیم سابق، که آرزوی بازگشت حاکمیت از دست رفته خود را دارند، و نیز تأکید بر دادن اختیارات لازم در مسائل مربوط به روستا، توسط دولت به شوراهای اسلامی در ادامه اجرای سیاست عدم تمرکز در کشور، و جبا انداختن فرهنگ شورائی بر اساس موازین اسلامی در روستا.

۲- شست کردن پایه های ارزشهای پوسیده و پرچ دوران جاهلی مربوط به خان پرستی و اشراف زدگی و غیبره، در محیط روستا، از طریق کار فرهنگی، و نیز مقابله با زمینه های نفوذ رسمی و غیررسمی و عتس طاغونچه ها، خانها و اشراف و کدخداها و غیره.

۳- تأمین امنیت اجتماعی در مقابل ناامنی ها، از طریق گسترش واحدهای بسیج روستائی بصورت خودگردان ولی کنترل شده، بویژه در روستاهایی که از ناامنی رنج میبرند، (مانند مناطق غرب کشور).

۴- فراهم کردن امکان رشد تحصیلی فرزندان روستا در محیطهای روستائی و در کنار طرح مجتمعها، با توجه به طرح حوزه بندی عمرانی، بصورت مدارس شبانه روزی، و با تأمین بهترین امکانات و معلم مورد نیاز، که طبعاً دولت میبایست زمینه های جذب معلم را نیز در چنین مناطقی

ندارک بسند، زیرا استعدادهای بسیار خوب، در مناطق روستائی دیده میشوند، لذا نباید شکوفا گردند.

د- مسائل روانی و شخصیتی:

۱- زدودن زمینه های تحقیر شدن روستائینی و روستازنی از ذهن عمومی و برنامه های رسانه های گروهی و کتبهای درسی. و برعکس ارزش نهادن به زندگی روستائینی از طریق کار فرهنگی و تبلیغ سازه های روستا و دافعه های محیطهای شهری.

۲- تجزیه نکردن جامعه و کشور بدو بخش روستائی و شهری، و برنامه های آموزشی و پرورش و تلوزیون و غیره، اگر چه محتوی آموزش لازم در روستاها متناسب با واقعتهای آن باشد، تا مفاهیم در ذهن فرزند روستائی با توجه به واقعتهای محیط زندگی به او آمیخته شود حتی قبل از این اقدام بهتر است آموزش و پرورش کشور نیز از حیث محتوی منطقه ای گردد.

۳- ارزش نمودن سنتهای اصیل و پاک و خوب روستا، و از بین بردن زمینه های نفوذ جنبه های منفی و نامأنوس زندگی شهری به روستاها، و سعی در پایبندی جوانان روستائی به آن، به عنوان مثال ازدواج پسران و دختران روستائی با همدمگر که متأسفانه گاهی جوان روستائی که به هر شکل،

کار با تحصیل یا غیر آن به شهر آمده پس از مدتی با یک دختر شهری ازدواج کرده و پایش در شهر محکم میگردد، و حال اینکه از این باب احساس افتخار نیز میکند. ناگفته نماند که حضور قشر شهری در روستا و کارمندان شهری در محیطهای روستائی که در بحث نیروی انسانی مطرح شد، نقش موثری را در انتقال فرهنگ شهری به روستاها، و از هم پاشیده شدن نظام سنتی مطلوب آن بعهده دارند.

بهر حال آنچه که ذکر شد عمده محورهای اقداماتی بود که میتواند به عنوان چاره جویی حل مسئله مهاجرت، مورد اجرا گذاشته شود، منتها این کار، همانطور که قبلاً اشاره گردید اقدام موازی و هماهنگ و همه جانبه ای در زمینه های مختلف و بهمراه کار فرهنگی و تبلیغی بویژه با کمک روحانیت محترم را طلب میکند، که در قالب ستاد ویژه ای، که خصوصیات آن مطرح گردید، قابل احراست، و خوشبختانه عشق و شور و آمادگی نیروهای مخلص جهاد سازندگی در روستاها، در صورتیکه درست هدایت و جهت گیری شوند، اجرای طرحها را در محیطهای روستائی تسهیل و تعقیب خواهند نمود.